

و چون ساعت مسعود برای نزول همایون بان مرکز محیط دولت و اقبال و جلوس فرخنده آن فایب مهاب نیر اعظم و قرّة العین صاحبقران معظم روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال بیست و یکم جلوس والا مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری قرار یافته بود لاجرم کویبة اقبال شاهجهان بشان و شوکت آسمانی قرین دولت و سعادت جاودانی از گزر خواجه خضر براه دریا متوجه دارالخلافة گشته همه راه بر سبیل معهود از فشار فرق فرقد سای خدیو اعظم ملک الملوک عالم از دو سر دست زر انشان شاهزاده سپهر جاه خورشید شان محمد داراشکوه آفتاب سان ادیم روی زمین را در سیم و زر گرفت - و بتازگی فشار چیغان نیاز آئین از آز و آرزوی نیاز گشته عالمی ذخیره اندوز استغذای ابد گشت - تا آنکه از میامن ورود مسعود قلعه شاهجهان آباد که ابد الابد از پرتو فیض نزول مرکب اقبال بادشاه هفت کشور آباد خواهد بود معاینه مانند صفتکده باطن روشن دلان صفای مهر انور پذیرفت - و از سر نو زمین قلعه همایون بنای آسمان آسا گشته دولتخانه والا تازک تفاخر از کون و مکان بر افراخت - نخست بارگاه چهل ستون که از آرایش جشن بهشت آئین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافته چون دیده مردم موجب بصیرت صاحب بصر از نور مردمک نظر به پیرایه زر و زیور و گوهر آرایش پذیر گشته در عین زینت و زیب دل پسند و نظر فریب آمده از فر جلوس همایون زیور انواع سعادت و شرف پذیرفت - آن مظهر فیض ربّانی ظلّ ظلیل جناب سبحانی از روی سپاس و ستایش دو دست حق پرست به بخشش و بخشایش بر کشودند و بنا بر اقامت مراسم معهوده که پیوسته گاه آنی را در صورت کام بخشی بجای می آرند عمل نموده عوام

در خواص را بر سران خاطر کامیاب و شاد کام فرمودند - شاهزاده‌های والا
 نهر نیکو محضرو اعیان امرای عظام با ملاء اعلی و ملائک کرام موافقت
 نموده به تهنیت این بزم نشاط پرداخته مراسم مبارکباد و وظایف زمین
 نوس و تسلیم بجا آوردند و بعفایت بی نهایت بادشاهانه فایز گشته
 به منتهای مطلب رسیدند - خورش گورگه دولت و اقبال و نوازش شادبانان
 کامرانی و شادمانی و جاوه طرازی اسپان تازی نژاد با ساخت مرصع
 و ستام زر و خرامش فیلان تنومند کوه نهاد مرزین به پوشش های دیبای
 زکار چینی و پرند سیم باف رومی و ساز طلا و رنگ انورزی بیارق گوناگون
 و هم چنین سایر لوازم این مقام که بحلیه حسن توزک و زینت مزید آرایش
 بدیرفته بود غلغله در گنبد درار انداخته عالمی را در حیرت داشت -
 و سپهر آبگون چون دیده مردم عینک دار با چهار چشم و اله نظاره گشته سده
 سرورید اخترانرا نثار آن می ساخت

• ابیات •

یکی بزم رنگین شد آراسته
 مهیا در آنچه دل خواسته
 چو خلوتکده غنچه دیوار و در
 ز بافوت خستی و خستی زر
 چه محفل که آرایش بوستان
 شگفته چو روی دل بوستان
 نماید زبام و درش آفتاب
 همه روز دیروزه آب و تاب

برایج اقسام و بخورات طیبه و نفعات انواع خوشبوها از سطح خاک انبر
 تا اقصای فضای فلک قمر معطر نموده زمین را گوی عنبر گردانیده -
 و بوی ارگجه از بسیاری مشک تناری کره ارض را نافع آهوی ختن ساخته و از

عوانم خاک هوا گرفته بمشام معتکفان صوامع سبع افلاک رسیده - و بعد از انجام این انجمن فرخنده بفابر ساعت سعادت ابواب این موهبت کبری بر روی غسلخانه و همگی عمارات سپهر بنیان کشاده در و دیوار همه را از پرتو حضور فرخنده آذین نور بستند - و از آنجا فروغ مقدم مبارک بر حریم حرم خلافت ارزانی داشته در مشکوی دولت جاودانی بر اورنگ عشرت اندوژی و کامرانی قرار گرفته بکام خاطر عاظر همت بر بسط بساط انبساط و کسب طرب و نشاط گماشتند - زیب و زینت نشیمن های عالی و لطف آرایش منازل فردوس مشاگل و جوشش آب از حوضهای فواره دار طلا در نهایت خوشنمائی و خاطر پسندی و جریان آب و طراوت چمنهای دلفریب که سبزه و گل های هر یک پنداری فراش صنعت بهمدستی بد قدرت بساطی دلکش از پرنیان منقش ملون گسترده و جلوها شاهدان سبز قام ریاحین با چهوه چون گونه گل آبدار و طرفه سفید تابدار بر کاخ شاخ و حجله گاه باغ و سرود طرازی و نشید سرائی نغمه پردازان گلستان و مرغوله سازی باغ و بستان و وجد و سماع چغله و عرعر بدستک زنی و بال افشانی سرود و صنوبر و فولی دلکشای رامشگران و سرود سربان و سماع فزنین شاهدان هنرمندی نژاد و فرشهای الوان و بساطهای نادره موافق هر مکان و مجمر و عود سوزهای طلا و گوناگون طیب و سایر اسباب سوز و سرور و حسن نمود هزاران حور نژاد که در هر طرف پری وار در پرواز حسن و جلوها ناز بودند و از نهانی کرشمه چشمان نیم مست و تبسم گونه غنچه های خندان که عقول خردمندانرا دیوانه می ساخت معاینه بهشت برین بلکه هزار باره بهتر از ریاض هشت بهشت در نظرها جلوها ظهور گرفته صورت معنی این بیت امیر خسرو در چشم اولی الابصار نمودار دید و اصعان نظر در آن هوش از سر سرخوش و مضمور ربوده از ذره تا

خورشید و از ماه تا ماهی باقرار این معنی گواهی میداد • بیت •
 اگر فردوس بر روی زمین است
 همین است و همین است و همین است

از باب انصاف نیکو می شناسند و خردمندان بهتر می دانند که قطع
 از اغواقت شاعری و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت که این
 خیر جاری و فیض سرشار از خیر محض جلّ شانه که بپس توجه بادشاه
 عالم پناه نصیب ابتدای آدم گشته همانا بهشتی است بر روی زمین که بی
 میانجی قیام قیامت و غوغای استخیز و شور و شر صور در دنیا باندی
 و اعلی رسیده - و تماشای این بقعه ارم آئین که دل نشین تر از فردوس برین
 است از آرزوی سیر و گلگشت خلد موعود مستغنی گردانیده - امید که
 تا دار دنیا و دیر گیتی را بقاست و زمین و آسمان بعدل پا برجا و هر پا
 ارکان بقای آن مانند بقای ارکان عدل این دو دمان دیرپا ثابت و بر قرار
 و جاوید پیوند و پایدار باد •

چون درین مقام خامه غرایب نگر از راه تبعیت بمعرض بیان
 کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بنابرین در توصیف
 و تعریف این خلد برین جای ادای حق مقام فیانت لاجرم ذکر
 خصوصیات آنرا موقوف بوقت دیگر گذاشته باز بدین آئین بر سر سر رشته
 سخن می آید و مجمعی از عواطف که نسبت بشاهزادهای والا مقام
 و ارکان دولت و امرای عظام در آن روز بظهور آمده می پردازد بدین
 تفصیل بملکه معظمه بیگم صاحب چهار لک روپیه و شاهزاده محمد
 داشکوه خلعت خاصه با نازری و جمدهر مرصع با پهلنگاره و اضافه ده
 هزاره ذات از اصل و اضافه بمنصب سی هزاره ذات و بیست هزار سوار
 از آنجمله ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فیل با ساز نقره و دو لک روپیه

نقد مرحمت شد و شاهزاده سلیمان شکوه از اصل و اضافه بر روزیانه پانصد روپیه و شاهزاده سپهر شکوه باضافه یک صد روپیه معزز گردیدند - و سعد الله خان را بعنایت خلعت و فائز و منصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه جسونت سنگه را بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهداس را بعنایت خاتم و منصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای فیل سر افراز ساخته و در جایزه اتمام عمارت دار الخلافه مذکور هزاری هزار سوار در منصب مکرمت خلن که چهار هزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزودند و راجه جی سنگه و رستم خان و جعفر خان میر بخش و ملا علاء الملک میر سامان و الله ویردی خان و نجابت خان و خلیل الله خان و میرزا نادر صفوی و غیره صد نفر را خلعت بوم طلا و بوم نقره مرحمت نموده مقرر فرمودند که تا نوروز این جشن والا زینت افزای روزگار باشد و هر روز صد خلعت بصد نفر از بندهای درگاه داده باشفد - حیات خان بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و معتد خان میر آتش بمنصب دو هزار و پانصد و هزار سوار و تقرب خان بمنصب سه هزاری پانصد و هزار سوار و ملا علاء الملک میر سامان بمنصب دو هزاری پانصد سوار و دیگر بندها که تفصیل آنها بطول می انجامد سرافراز گردیدند *

جشن وزن قمری

روز یکشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هشت هجری که اختتام مجلس جشن اتمام عمارت والا و آغاز جشن شروع سال پنجاه و نهم مبارک قمری بود باز از سر نو محفل جشن مذکور حسن ترتیب یافته بانواع زینب و زینور و پیرایه زر و گوهر زینت افروز گشت - مجموع مراسم این روز

مبارک بوقوع پیوسته از وزن معمول آن منبع احسان و جود با نقود خریدند
بهر و کان آرزوی دیرینه عدن و معدن در آن فرخنده انجمن بظهور آمد -
درین روز خجسته بمهین گوهر بحر خلافت تسبیح لالی متالی که قیمت
آن شصت هزار روپیه بود عنایت نموده در هزار سوار شاهزاده مراد بخش
را در اسپه سه اسپه گردانیدند *

از ترضداشت امیر الامرا علی مردان خان بعرض مقدس رسید
که عبد العزیز خان والی بخارا باقی نور را با بسیاری از ماوراء النهر
بر سر فدر محمد خان تعیین نموده بلخ را در قبل دارد - بادشاه والا جاه
بمقتضای مصلحت وقت در اسپ با زین طلا و نیل با ساز نقره
و ماده نیل بامیر الامرا فرستاده راجه بیتهداس و نظر بهادر خویشکی را
با جمعی کثیر از بندگان کلان منصب درین روز بعنایت اسپ و خلعت
سرافراز ساخته روانه کابل نمودند - حکم شد که بهادر خان و قلیچ خان و رستم
خان از جاگیرهای خود با سپاه رزمخواه زود خود را بصوبه مذکور برسانند -
مکند سنگه ولد مادهو سنگه هادا بعد فوت پدر از وطن آمده سعادت
ملازمت اندرخت و بخلمت و منصب در هزاره ذات و هزار
و پانصد سوار و عطای وطن سر بر افراخت - فاخر ولد باقر خان که چندی
بسبب تقصیر بی منصب و جاگیر بود بخدمت اوزک و عسلی مرصع
و منصب سابق سرافرازی یافت - غره جمادی الاول جان نثار خان که بعنوان
حجابت بایران رفته بود آمده ملازمت نمود و بمنصب دو هزاره ذات
و هفت صد سوار و خدمت اخته بیگی سرافرازی یافت - رای رایان که در
نقاس زاویه نشین بود باز دولت بندگی دریافته بخدمت دیوانی دکن
و حافظ ناصر صاحب مدار صدر الصدور سید جلال بخدمت دیوانی احمد
آباد سر بلند و مهابی گردیدند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس

غرفه جمادی الثانی سال هزار و پنجاه و هشت سال فرخ فال بیست و دوم شروع شده مؤداه کامیابی بخلاق داد - چهاردهم شاهزاده مراد بخشش از کشمیر آمده ملازمت نمود - چون شایسته خان صوبه دار احمد آباد باوجود تذخواته منصب پنجم هزاره پنجاه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مبلغ پنج لک روپیه در وجه علوفه سه هزار سوار سه بندی به تنبیه و تادیب متمردان آنجا از قرار واقع فتوانست پرداخت لجرم صوبه مذکور بشاهزاده والا گهر محمد دارا شکوه مرحمت نموده از اضافه ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند - و باقی بیگ را که هزاره چار صد سوار منصب داخلی آن خان والا شان داشت بخلعت و حراست آن صوبه از جانب آن بیدار بخت و منصب دو هزاره ذات پانصد سوار و خطاب غیرت خان و عنایت اسپ و فیل فوازش نموده رخصت فرمودند - و ضبط صوبه مالوه از تغیر شاهنواز خان به شایسته خان مقرر نموده صوبه دکن بوالا اختر عالی نسب شاهزاده مراد بخش عطا نموده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و تسبیح مروریده مبهایی ساخته شاهنواز خان را که بعد از فوت اسلام خان بصیانت ولایت دکن معین گشته بود اتالیق آن کامگار گردانیدند - و پانزدهم شاهزاده شجاع بهادر را بمنصب پانزده هزاره سوار دو اسپه سه اسپه و مرحمت صوبه اودیسه از تغیر معتقد خان بر کام خاطر فیروز ساختند - جمشید بعنایت خلعت و کتوالی دارالخلافه سر افتخار برافراخت - و نظم صوبه اوده از تغیر میرزا خان باعتقاد خان که از بنگاله می آمد تفویض یافت - و الله ویرسی خان بجایگزیر او که گورکھپور بود مرخص شد •

انتهاض الویه جهان پیمان به شکر سفیدون و رسیدن خبر آمدن والی ایران به قندهار

درین ایام که دارالخلافه شاهجهان آباد از پرتو اقامت مرکب مسعود
بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و مذبح نشاط و سوز بود هوای سیر
و شکر سفیدون از جاذبه شوق افزا دامن کشان آمده محرک اراده آنحضرت
گردید - لهذا سلخ شعبان بدانصوب نهضت فرموده چهارم رمضان المبارک
بعمارت خاص شکار که از دارالخلافه شش و نیم کروزه است نزول نموده
هفت روز در آن مکان بشکار نینه پرداخته متوجه پیش گردیدند - بهادر
خان که از دارالسلطنت لاهور روانه کابل شده بود بحکم معالی معارفات
نموده بصوبه داری ملتان سر افزای یافت - و از آنروز که در فصل ربیع
بی جاگیر بود حکم شد که طلب او را در مطالبه مجرا دهند - سید احمد
سعید که در محرم نخستین سال بهجت رسانیدن قندیل مرصع بروضه
منوره حضرت رسالت پناه دستوری یافته بود بسبب تباها شدن جهاز
بسورت معارفات نموده حسب الحکم اشرف قندیل را در سورت
گذاشته بحضور آمده سعادت ملازمت دریافت - هفدهم از فوای سفیدون
معارفات نموده بیست و چهارم بخاص شکر تشریف ارزانی فرمودند -
درین مکان از عرضداشت خواص خان قلعه دار قندهار و عزت خان حارس
بست بعرض مقدس رسید که شاه عباس والی ایران چهارم ربیع الاول
سنه بیست و یکم از صفاهان بر آمده در چمن بسطام ییلاق نموده
دینولا از آنجا روانه شده هفتم شعبان به مشهد مقدس رسیده متواتر
خبر میرسد که با لشکر گران سنگ بآهنگ تسخیر قلعه قندهار متوجه گشته -
و برسم و آئین آن دیار در خراسان توجیه تغذگی و بیلدار نموده برای

سر انجام غله بفراده و سیستان و محال دیگر مردم فرستاده در انسداد طرق و مسالک این صوب سعی و اهتمام تمام دارند - و چون دانسته که در زمستان بسبب کثرت برف تردد از راه کابل و ملتان متعذر است اراده دارند که در دی و آذر بمحاصره پردازند - و شاه قلی ولد مقصود بیگ ناظر را با نامه بر سبیل استعجال روانه درگاه عالم پناه نموده و او بیستم شعبان به قندهار رسیده زیاده از سه روز توقف نهموده روانه حضور پرنور گشته - حضرت ظل سبحانی حکم فرمودند که ارباب تنجیم ساعتی برای انتهای الویة فلک فرسا اختیار نموده بعرض مقدس رسانند - و فرامین مطاعه بامرا و مناصبدارانی که نامزد این مهم شده و در تیول خود اقامت داشتند شرف مدبر یافت که به سرعت هرچه تمام تر روانه درگاه گردند - و بشاهزاده کلان فرمودند که به قاضی افضل که از جانب آن والا گهر بحر است دار السلطنت لاهور می پردازد برگارند که شاه قلی فرستاده ایران را در لاهور نگاهداشته نگزارد که متوجه درگاه گردد - چون خواص خان به علی مردان خان نوشته بود که برای ضبط قلعه قندهار لشکری و خزانه برای مواجب دیگر درکار است خان مذکور نور الحسن بخشعی احدیان و چنددی دیگر از مناصبداران را با دوهزار سوار و پانچ لک روپیه از سوکار والا فرستاده کیفیت این واقعه معروضداشت •

دوم شوال بفرادان بهروزی دولت و اقبال داخل شاهجهان آباد گشته هر کدام از قباد خان و طاهر خان را بمنصب دوهزارمی هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز فرمودند - بیستم بعرض رسید که رشید خان حارس تلفگانه و قزلباش خان قلعدار احمدنگر راهگرایی سفر آخرت گشتند - خدمت تلفگانه پادشاهی داد خان برادر رشید خان و منصب دوهزارمی دو هزار سوار و قلعدارمی احدنگر بایرج ولد او و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب خانی

عطا نموده دیگر پسران و برادران هر دو سردار مرحوم را موافق حالت
 و استعداد منصب و اضافه مرحمت نمودند - چون بعرض مقدس رسید که
 راجه کنوز سین کشتواری رخت هستی بر بست مهانسنگه پسر او را به
 جانشینی پدر و منصب هشت صدی چار صد سوار و خطاب راجگی سر بلند
 گردانیدند و کشتوار در قبول از مرحمت شد *

انتهای ریات عالیات بصوب پنجاب و رسیدن خبر محاصره قندهار

چون درین ایام خبر آمدن والی ایران بقندهار متواتر بسمع والا
 رسید لجرم بنابر مصلحت جهانجانی بدار السلطنت لاهور تشریف
 فرمودن لازم دانسته سوم ذیقعدة سنه هزار و پنجاه و هشت بعد از دوپهر
 ماهجه ریات ظفر آیت بسعدت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق
 دارالخلافت شاهجهان آباد طلوع میمنت نموده بسمت مرکز محیط
 سلطنت لاهور ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شهباز عالم
 امکان دولتخانه زمین را بر سعادت دایمی اورنگ گوهر نگین فوقیت داده
 از راه کنار دریا تا خضرآباد و از آنجا تا سرهند بشکار چرز پرداختند
 رسوم ذی حجه از دریای ستلج و هفتم از آب بیابا عبور نمودند -
 درین وقت از عرضداشت قلعدار زمینداور بمسامع جاه و جلال رسید که
 قبچاق خان از راه خواجه اوچین داخل سرحد زمینداور گشته هفدهم
 ذی قعدة وارد قندهار گردید - خلعت و خنجر مرصع از حضور اشرف
 و پنجاه هزار روپیه از خزانه قندهار باو مرحمت فرموده منشور طلب
 ناکید تمام صادر فرمودند - مومی الیه در وقت بر آمدن از اندخود
 داخل بندگان درگاه گردیده بود چون چند منزل درنوردید کدخدایان

الوس و اویماق از عقب رسیده ظاهر کردند که همه دل از متابعت اوزبکیه
بوداشته رضامند به بندگی درگاه عالم پناه ایم و بجهت سرانجام
اسباب سفر فی الجمله توقف ضرور است - رستم خان پنج هزار روپیه
بار بطریق مدد خرج داده رخصت نمود - او زمستانرا در چارحد که
بعدهون قندهار پیوسته است گزافیده بعد از انقضای زمستان برای قندهار
متوجه درگاه گشت - و از راه کار طلبی و شجاعت به قلعدار ظاهر ساخت
که چون خبر آمدن والی ابران به قندهار متحقق است میخوانم مصدر
خدمتی گردیده بعد از انجام کار روانه حضور اشرف شوم - قلعدار از کمال
بزدلی و بی جگری این معنی را بسیار غنیمت دانسته او را با خود
نگهداشت - ز او ستر سال از وطن و رستم خان و قلیچ خان و راجه
بیتهلداس از کابل به پرتو زمین بوس سده سده مرتبه پیشانی بخت را
سعادت جاودانی دادند *

یازدهم ذی حجه باغ فیض بخش دوازدهم دولتخانه لاهور از ورود موکب
مسعود قبله مقبلان چون باطن زنده دلان مهبط انوار ظهور گردید - و چهاردهم
خواجه خان ولد اورنگ خواجه سفیر نذر محمد خان بنابر دریافت
سعادت ملازمت بمنتهای مطلب رسیده نامه خان و دو تقوز و دو اسپ
از جانب خود پیشکش گزرانید - و بفظر التذات بادشاهی مختص
گردیده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد رعایت یافت -
و ابو المعالی پسر میرزا والی را که در مالدو در گذشته بود بمنصب
هزاری چار صد سوار سرافراز فرمودند *

روز سه شنبه دوازدهم محرم سال هزار و پنجاه و نه هجری محفل
جنس وزن شمسی و شروع سال پنجاه و هشتم از عمر ابد قرین بادشاه
زمین و زمین انعقاد یافت - بسم هر سال سایر رسوم این روز طرب اندرز

از وزن و نثار و داد دهی و کام بخششی بظهور پیوست - از تابینان بادشاهزاده
والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده
ممنصب آن والا جاه از اصل و اضافه پانزده هزاری دوازده هزار سوار هشت
هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - از جمله عنایتی که در آن روز
نسبت بامرای عظام و اعیان دولت وقوع یافت بدین تفصیل است -
سعد الله خان هفت هزاری هفت هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه
و باقی چهار هزار برادرسی و هر کدام از راجه جسونت سنگه و جی سنگه
بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار دو اسپه سه اسپه و راجه
بیتهداس بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه
سه اسپه و میرزا نوذر بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و راجه رایسنگه
بمنصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار و نظر بهادر خویشگی بمنصب
سه هزاری سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بخطاب قاسم خان و منصب
سه هزاری دو هزار سوار و هر یک از اخلاص خان و سید محمود ولد خان
دوران بمنصب دو هزار و پانصدی و هزار و نویست سوار و روپسنگه و رام
سنگه راتهوران بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و نویست سوار و قباد خان
بمنصب دو هزاری هزار سوار و طاهر خان بمنصب دو هزاری هشتصد سوار
از اصل و اضافه سرافراز گشتند - و ازین کمتر جمعی که باضافه سر بلندی
یافتند تفصیل اسمی شان موجب طول عبارت دانسته به تحریر
آن نپرداخت *

چون بادشاهزاده مراد بخش از اسلوب رای وایان اظهار نا رضامندی
نموده بود او را بحضور اقدس طلب نموده از تغیر او دیوانی هر چهار صوبه
دکن بدستور پیش بدیانت خان مفوض ساختند - چون بعرض مقدس
رسید که اعظم خان بعد از طی مراحل هفتاد و شش سال از سنین عمر

راهگرایی و ادبی آخرت شد ملتفت خان پسر کلانش را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و میر خلیل را هزاری هفت صد سوار و میر اسحاق را بمنصب نه صدی پانصد سوار نوازش فرموده خدمت فوجداری چونپور به معتقد خان از انتقال خان مذکور مرحمت فرمودند *

بر آمدن قلعه قندهار از تصرف اولیای دولت
و فرستادن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر و جملة الملکی سعد الله خان و نبرد
نمودن رستم خان و قلیچ خان با
سوداران قزلباش و فتح یافتن اینها
و هزیمت قزلباشان

اگرچه بعد از نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت لاهور از دارالخلافة شاه جهان آباد مقرر آن نموده بودند که داخل لاهور نشده بدولت و اقبال متوجه کابل گردند و لشکرظفر اثر را بمدد قلعدار قندهار تعیین فرمایند اما چون قضا از حیز امکان بیرون و از حوصله مکنت انسان افزون است آمدن والی ایران در موسم زمستان بجهت کمیابی گاه و غله محال دانسته بموجب کنگاش هوا خواهان رفتن کابل در عین زمستان و برودت هوا موقوف داشته عزیمت نهضت آنصوب در اوایل بهار قرار دادند - تا آنکه دوازدهم محرم الحرام سنه هزار و پنجاه و نه هجری عرضداشت قلعدار قندهار رسیده که دهم ذی حجه دارایی ایران بیای قلعه قندهار رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن تیرة مخالفان

فرور گرفت بنده فدوی جا بجای مردم کار آزموده را بنگهداشت مداخل
 و مخارج باز داشته دمی از مراعات شرایط تحفظ و نیقظ و مراسم سعی
 و تردد خود را مقصر نمی دارد - مکفون ضمیر فیض پذیر آن بود که
 چون بمقتضای جهل جوانی با کمال خیرگی دایرانه بر قندهار آمده بعد
 از شنیدن خبر تعیین افواج ظفر طراز توقف بر حرکت اولی دانسته قلعه
 مفتوح شود یا نه شود البته هنگامه آرای نبود خواهد گردید - اتفاقاً پس از
 تسخیر قلعه اولاً او را نمی باین معنی نشده تا مشهد مقدس هیچ جا پای ثبات
 استوار ننمود - حضرت ظل سبحانی شاهزاده بخت بیدار فیروزی نصیب
 محمد آردنگ زیب بهادر را با سعد الله خان و دیگر امرای نامور که اسامی
 شان در ذیل این صحیفه ثبت است با پنجاه هزار سوار جرار رخصت
 نموده بتاکید تمام فرمودند که متصدیان مهمات سلطانی بامرا و منصبداران
 جاگیر دار که درین یساق تعیین شده اند سر سواری صد روپیه که سر
 هزار سوار یک یک روپیه میشود از خزانه عامره بعنوان مساعدت و بجمعی
 که نقد تنخواه می یابند سه ماهه پیشگی بدهند تا از رهگذر
 خرج این سفر تصدیعه نکشند - و هم چنین با احدیان بر قندهار و
 تیرانداز که پنجاه هزار سوار بودند سه ماهه که هفت اک و پنجاه هزار
 روپیه می شود پیشگی مرحمت شد - وقت رخصت بسعد الله
 خان خلعت خاصه با نادری و جمدهر مربع و اسپ با ساز طلا و فیل
 خاصه با پیراق نقوه و ماده فیل و به بهادر خان و راجه جسونت سنگه
 و فلیج خان و رستم خان و راجه بیتهداس خلعت خاصه و جمدهر مربع
 و اسپ با ساز طلا و به نجابت خان و سردار خان و میرزا فونر صفری
 و راجه رایسنگه و راو ستر سال و لهر اسپ خان و نظر بهادر و میرزا مراد
 کام خلعت و اسپ با زین مطلا و بقاسم خان و اخلاص خان و روپسنگه

و رام سنگه و سید فیروز خان و قباد خان و طاهر خان و افتخار خان و رتن راتهور و سچانسنگه و حاجی محمد یار و شفیع الله میر توزک و قطب الدین و ارجن کور و محسن خان و سید محمد و بیرم دیو سیسودیه خلعت و اسپ با زین نقره عنایت فرموده و جمعی را بخلعت و اسپ و بعضی را بخلعت سرافراز نموده بر نواخته آنچه لازم تاکید و ارشاد بود بتقدیم رسانیدند - و به بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر که بهمین تاریخ از ملتان برای بهیبه روانه شده بودند خلعت خاصه و سرپند لعل گران بها با دو سروارید و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با ساز طلائی میدنا کار و ماده فیل با براق نقره مصحوب سعد الله خان فرستاده حکم نمودند که لشکر ظفر اثر از راه بنگش بالا و پائین متوجه کابل شده از آنجا برای غزنین روانه قندهار گردد - و بعضی گوی این جنود نصرت آورد به ملتفت خان و واقعه نویسی به محمد اشرف ولد اسلام خان مقرر فرمودند *

بهمین یار ولد آصف خن خانخانان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره سه صد سوار و خطاب خانه زان خان و عنایت الله ولد ظفر خن بمنصب هزاره و صد سوار مفتخر گشتند - و خواجه خن سفیر نذر محمد خان بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره و انعام بیگ رسول عبد الله خان حاکم کاشغر را بعنایت خلعت و خنجر مطلا و پنجهازار روپیه بر نواخته رخصت مراجعت دادند - و بیست و یکم پیشخانه والا بصوب کابل بر آورده نقره ربیع الاول بعد از انقضای یک پهر و شش گهری همعنان عز و جلال از دارالسلطنت لاهور متوجه کابل گشته بائین پیشین قاضی افضل را بصیانت صوبه پنجاب و سید شیر زمان و سید منور پسران سید خانجهان را بحرست ارک دارالسلطنت لاهور مقرر نموده سوم به جهانگیر آباد و درازدهم از آب چناب عبور

نمودند - و در وقت کوچ از هبهانگیر آباد که گرز برداری که فرامین مطاعه
 بشاهزاده و سعد الله خان برده بود رسیده به جعفر خان میر بخش ظاهر نمود
 که وقت برگشتن بندها درگاه نوشته سعادت خان از غزنین به سعد الله خان
 باین مضمون رسید که از زبانی در نوکر قباچاق خان که از لشکر والی ایران فرار
 نموده وارد غزنین شده بودند چنین ظاهر شد که خواص خان برگشته بخت
 قلعه قندهار بوالی ایران باز گزاشته سایر قلاع متعلقه آن ولایت بتصرف او در
 آمد - تفصیل این سانکه برین نمط است که دارای ایران بیست و دوم شوال
 به هرات رسیده ده روز توقف نمود و از آنجا در پانزده روز بفراه آمد و نه روز
 در آنجا ماند و از فراه معراب خان که هنگام آمدن قلعه قندهار بتصرف اولیای
 دولت قلعه دار بست بود با ملک نصرت حاکم سیستان و پیرام علی خان
 حاکم نیشابور و حسین قلی خان حاکم هرات با هشت هزار سوار بمحاصره
 قلعه بست و سارو خان را با روشن قلی لر بیگی و غیره پنج هزار سوار برای
 تسخیر زمیندار تعیین نموده خود کوچ به کوچ متوجه قندهار شده دهم
 ذی حجه در باغ گنج علی خان نزل نمود - و گروهی انبوه از سوار و پیاده
 کار آزموده جرار را تعیین نمود که در برج را که قلیچ خان از روی
 درز بینی بالای کوه چهل زینه که از آنجا توپ و تفنگ بدرون قلعه
 میرسد ساخته و قلعه دار نا آزموده کار از سراسیمه سری و بی تدبیری
 باستحکام آن نپرداخته بود بتصرف خود در آورده شروع در انداختن توپ
 و تفنگ نمایند - و دو جانب ملچار قرار داده از جانب ماسوزی دروازه
 بعهد مرتضی قلی خان سپه سالار و از طرف دروازه بابا ولی باهتمام
 مرتضی قلی خان قورچی باشی مقرر ساخت - از اندرون قلعه دار نابکار
 دروازه پهلوان درویش سرخ و دروازه خواجه خضر براجه امرسنگه بدگوچر
 و دروازه ویس قرن را بشادی اوزبک و دروازه بابا ولی بتابینان خود سپرده

و از برج کفج جانب درویش مجنون تا برج خاکستر به کاکر خان
و چندی از تفنگچیان باز گزاشته محافظت ملجاریهای مابین
ماسوری و خضری دروازه بنور العسن بخشوی احدیان حواله نمود -
و با وجود استحکام چار دیوار استوار قندهار که بمراتب از حصون حصیفه پیش
بود و بی نقب و ملجاری و پرانیدن برج و دیوار بغایت متعذر بود خبرداری
همه جا و ازک بر ذمه خود گرفت - چون والی ایران خود بجانب دروازه
بابا ولی بود مردم این ضلع سعی فراوان بکار برده رفته رفته ملجاری را پیش
آوردند - بعضی از محافظان قلعه شجاعت ذاتی را کار فرموده بضرب بادلیج
و زنبورک و ضربزن مرد افکن روی آن تپه روی را نگاهداشته اکثر از مردم
غنیم خصوص کلب علی خان حاکم قراه سردار کلان را از راه کوچک تنگ
تفنگ روانه عدم آباد ساختند - تا آنکه عرق محرم سه توپ بزرگ که هر کدام
قریب یک من گوله میخورند از عقب رسیده دو توپ را محاذی دروازه بابا
ولی و یکی را روبروی دروازه ماسوره بردند - و دمدمهها برآورده سر پنجه سعی
بدار و گیر و بازی نیرو به کشش و کوشش برکشادند - و ازین جهت که
دیوار حصار متین بود و بدان توپ کار نمی کرد هر روز چندین مرتبه آتش
داده کنگرها را که در پناه آن تفنگ از بالای قلعه سرمی دادند زده می
انداختند - و شب هنگام درونیان باز بمرمت شرفات پرداخته روزانه باز مردم
غنیم بضرب توپها کنگرهای مذکور مسمار می ساختند و بدین آئین بمدد توپها
خود را بکنار خندق رسانیده جمعی از دلیری از خندق گزشتند وزیر دیوار
شیر حاجی جا کردند - قلعدار نقبی از اندرون تا دیوار شیر حاجی رسانیده
لختی از قوی بازوانرا بدفع قزلباشان از آن راه بفرستاد - آنها بمجرد رسیدن
از روی کمال شجاعت چندین تن را بطناک هلاک انداخته باقی را
زخمی و شکسته بر گردانیدند - قزلباشان به تعبیه و تاکید والی ایران دهم

مائة محصرم الحرام و پانزدهم مائة مذکور از چوب و جواهرهای خاک اکثر جا
 پل بسته از خندق عبور نمودند - و در زیر دیوار شیر حاجی ملچار قرار داده
 شروع در کندن نقب و دیگر مواد قلعه گیری کردند - قلعه دار پائین دیوار قلعه
 و شیر حاجی خندقی عریض کفده هر نفسی که می یافت آنرا خراب نموده
 آنچه یافته نمی شد و مردم غنیم از آن خندق بر می آمدند و سرها به تیغ
 بران و تنها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت می نمودند -
 و مردمی را که در نقب پنهان بوده برای بر آمدن وقت و قابو میخواستند از سر
 دادن بانهای دنباله شکسته در آن میان به غضب آهی سوخته روانه بنس المصیر
 می ساختند - تا آنکه بیست و سوم محصرم والی ایران با قزلباشان کار دیده
 رزم آزموده جانب دروازه بابا را خود آمده ایستاد و لشکریان خود را
 کرمی عتاب و تندی خطاب سرگرم ساخته بتوزک و ترتیب سپاه توجه
 مبدول داشت و فرمود که ازین طرف و از جانب دروازه ماسور حمله
 آورده یورش نمایند - در آنجا بندهای پادشاهی بتائید اقبال بی زوال
 و عون و صون حضرت ذوالجلال همت کار بردند آنها گماشته تا سه پهر روز
 بانواع مواجه و مدافعه روی آن تباها اندیشان تیره رای نگاهداشتند - و مردم
 غنیم از هر سو مالشی بسزا یافته چون دیدند که کاری پیش نمی رود آخر
 سرد دل و مرده خاطر باز گشتند - و ازین روز باران بشدت شروع شد که
 محاصران و محصوران را فرصت انداختن توپ و تفنگ نمی داد و مردم
 غنیم در پناه شیر حاجی در آمده پنهانی جا بجا دیوار می شکافتند
 و گاه دیوار انداخته قصد در آمد می نمودند و از جانب اولیای دولت
 بعنایت آهی غلبه مشاهده نموده مخدول و منکوب باز می گشتند -
 مجمالاً تا دوم صفر توپ و تفنگ از شدت باران از کار باز مانده مدار
 جنگ بر انداختن حقه و تیر و سنگ بود - هرگاه مخالفان دلیری نموده بشیر

حاجی در آمده باعث تفرقه خاطر و شغل قلب دلاوران می شدند
 درونیان همت کار کشا بر دفع آنها گماشته زده زده بیرون می آوردند -
 آخر کار جمعی از متحصصان پست همت و سست عقیده دیده
 و دانسته از روی اغطراب پنهانی در مصالحت زده مانده یورش غنیم آماده
 ساختند - و ابواب آشتی کشاده بمصلحت دید شادی او بیک بی
 غیرت نمک حرام قبیحاق خان را که بخواهش دریافت سعادت ملازمت
 از ماوراء النهر بقندهار رسیده می خواست مصدر خدمات شود از راه
 بردند - و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان و تغلکچیان از راه طغیان
 و عصیان حق نمک درگاه را فراموش ساخته و فرور مایگی و بد اصلی ظاهر
 نموده بقلعدار گفتند که بسبب کثرت بارش برف و انسداد طرق
 و مسالک رسیدن کومک متعذر بل متعسر است و از جدّ و جهد قزلباش
 نزدیک است که قلعه از دست رود و بعد از فتح نه ما را بجان امان است
 و نه فرزندان را رهائی از بند ایرانیان - قلعدار ناآزموده کار آن جماعت باطل
 کوش حق ستیز را که سرگرم گریز بودند و جواب شان حواله به شمشیر
 تیز بود بدلاسا و استمالت پیش آمده بمواعظ پرداخت - لاجرم نصایح آن
 بی جگر بزدل نفعی نه بخشیده جماعت مفسدان همه از ملجأ برخاسته
 بخانهای خود رفتند - لاجرم درم صفر لشکر غنیم از چند جا بشیر حاجی
 در آمده با گروهی از نوکران قلعدار و غیره در آریخته از هر طرف جمعی
 کثیر بقتل رسیدند - درین میان شادی و خیم العاقبت بقلعدار گفته فرستاد
 که محمد بیگ فامی از قبل والی ایران آمده و رقمی چند بفام تو
 و نورالحسن و میرک حسن آورده - او میرک حسن را فرستاد که بر حقیقت کار
 آگاه شود - مومی الیه بدروازه و پس رسیده دید که فرستاده را اندرون
 طلبیده قبیحاق خان و شادی و غیره مغولان پیش او نشسته اند - میرک بر گشته

این حدیث به فلعدار گفت : آن بر گشته بخت بخوشی خود را نمرخانی
 شادی خان را و قبیچاق خان را نزد خود طلبیده گفت که فرستاده را بی
 اجازت من در قلعه در آوردن و بار صحبت داشتن برای چه بود - آنها
 در جواب گفتند که چون رقم و پیغام آورده بود نادیده گردانیدن او از
 مصلحت دور دانسته اندرون طلبیده ایم لایق آنست که رقم گرفته و پیغام
 شنیده او را رخصت دهید - درین مقام که بجهت عبرت دیگران کشتن
 شادی لایق بود آن ذلیل جاوید بتغافل گزرا نیده بلکه برخاسته همراه آن
 مردودان بدروازه و بس رفت و با فرستاده ملاقات نموده رقمهای ناگرفتنی
 گرفت و پیغامهای ناشنیدنی شنید - فی الحقیقت سر رشته خویشتن
 داری از کف فرو هشته همان زمان قلعه را از دست داد - بعد از شنیدن
 پیغام والی ایران که آنچه به پردلخان و مردم بست گزشته بعفوانی که
 تیغ بیدریغ سر گزشت چندین تن از خون گرفتگان گشته بقیة السیف تن
 بقید گرفتاری داده بانواع بلا گرفتار آمدند بر خود و مردم دیگر نه پسندیده
 در مقام ستیز و آویز نباشد - آن بد اختر کم سعادت یکبارگی دست و پا
 گم کرده جواب داد که بعد از پنج روز از جانبین حرب و قتال نه باشد •

هفتم صفر علی قلی برادر رستم خان سابق سپه سالار والی ایران
 در پای قلعه آمده بشادی گفته فرستاد که مرا برای جواب فرستاده ادد -
 فلعدار نمک حرام بتغافل آن مقهور بدروازه و بس علی قلی را طلبیده
 حقیقت پرسید - او گفت که صلاح حال و مال شما در آنست که دست
 از ستیز و آویز باز داشته زیاده ازین ساعی هلاک و ننگ ناموس خود
 نباشید و درین راه نقد فرصت بطحاک ریختن و خون سعی بدر
 نمودن مناسب ندانسته سر رشته بهبود از دست ندهید - آن ذبکار
 بریشان روزگار گفتگوهای بی موقع او را وقع و مقر نهاده و از سخنان سست

و بی محل و گفتارهای ناهنجار فرساده اسباب تفرقه حواس و پریشانی
 خاطر اندوخته خلل در رسوخ عزیمت همگنان انداخت - و عبد اللطیف
 دیوان صوبه را همراه علی قلی داده امان نامه طلبید - فردای آن چون
 امان نامه که سبج تیره روزی و جریده و خامت مآل و خجالت
 و ندامت جاوید او بود رسید شامی بدعاقبست پیش از بر آمدن قلعدار دروازه
 و پس قرن را به قزلباش و گزاشته خود با قبیچاق خان فزد والی ایران
 رفته در دنیا ملام و معاتب و در عقبی معذب و معاقب گردید - هشتم صفر
 سایر منصبداران و احدیان و برقداران امان گرفته از قلعه بیرون رفتند - و غیر
 ارک که قلعدار با مر سنگه و گاکر خان و تابدینان خود در آنجا بود همه جا
 را غنیمت بتصرف خود در آورد - اگر آن بی حمیت را بخت کار فرما و طالع
 رهنمای بود در قلعه ارک که بر روی پشته اساس یافته در چار دیوار بالای
 کوه که در کمال متانت و حصانت و استحکام زبان زد روزگار است و لطایف
 حیل قلعه گیری به هیچ وجه در آن کارگرفته بلکه تصور فتح آن در آینده
 خیال کمتر صورت بسته با تابدینان خود بر آمده تا رسیدن کرمک کمر همت
 بر می بست و باوجود آذوقه و آب و علف مساعی جمیله و فزون تدبیر بکار
 می برد البته والی ایران حق سعی تلف و ناچیز انگاشته نقد وقت
 بزبان نمی داد و ازین اراده باز آمده لأجرم ناکام مراجعت می نمود - اما
 آن واژون طالع از راه کافر نعمتی و کمال درون همتی پشت بدولت
 جاوید کرده چنان جای مستحکم را مفت از دست داد و از قلعه بسباب
 و توابع و لواحق بر آمده بفاصله یک کوه از قندهار فرود آمد - و از بی
 غیرتی و نامردی پاس ناموس اسم و رسم که مردان جان در راه آن
 بازرد و بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرضه کارزار می آرند
 نداشته از روی کافر نعمتی عار حرام نمکی تا قیامت بر خود پسندیده

و برهمنانی بخت سیاه بل بدالالت غول غلالت از راه برگشته بچاه
 ندامت و بدنامی با روز سیاه و حال تباہ جای عذر خواهی و بهانه
 شفاعت عذر خواهان نگزاشت - و یازدهم صفر بتکلف علی قلی خان
 و عیسی خان برادرش و کاکر خان و نورالحسن و غیره رفته در باغ گنج علی
 خان والی ایران را دید و بعد از ساعتی با همراهان مراجعت نموده
 با جهان جهان خجالت و شرمساری متوجه هندوستان شده با حواس متفرقه
 و خاطر پراکنده در دولت و سعادت جاوید بر روی خود بست *

هنگامی که شاه عباس ماضی قندهار را از عبد العزیز خان گرفت ارکی
 داشت و چار دیوار حصار - بعد آن علی مردان خان قلعه محکمی از گل
 و خشت بر کوه لکه بنیاد نهاده هنوز با تمام نرسیده بود که بتصرف اولیای
 دولت قاهره در آمد - از عمدهای دولت مثل خان دوران و قلیج خان
 و صفدر خان هر کدام آنچه در باب استواری آن ناگزیر دانسته بعرض
 رسانیدند - حکم معلی باهتمام آن صادر شده در مدت پنج سال بصرف
 پنج لک روپیه پنج حصار بغایت استوار یکی دور شهر دوم قلعه دولت
 آباد سوم قلعه مندوری چهارم قلعه ازک پنجم قلعه فراز کوه صورت
 تمامیت پذیرفت - اگرچه از گل ساخته شده اما دیوارش بعرض ده گز
 و خندق عمیق - باوجود آذوقه دوساله و سامان قلعداری از همه جنس
 و حصانت حصار و متانت بنیاد و چهار هزار مرد شمشیرزن و کماندار و سه
 هزار برقعدار و تلف شدن دراب قزلباش از فقدان آذوقه و علیق چارپایان
 مردم غنیم و رفتن دل و دست مخالفان از کار بسبب کشته شدن دو هزار
 سوار جرار و هر شب انداختن تیر با نوشته در قلعه باین مضمون که اهل قلعه
 دل از دست ندهند کومک نزدیک رسیده و لشکر قزلباش بجهت پایانی
 غله بغایت مضطرب است بی مبالغه اگر زن بجای آن نامرد نمک حرام

بی جگر کار فرما بودی البته تا پنج ماه پرنده را بر دور آن نمی گذاشت
که پرزند *

اکثون کیفیتی قلعه بست و زمیندار و مرقوم قلم وقایع نگار میگردد -
وقتی که محراب خان بیست و یکم ذی قعدة به بست رسیده بمحاصره قلعه
مذکور پرداخت کشایش حصار جدید محال انگاشته کشایش قلعه قدیم
آسان تصور نمود و از کنار پل عاشقان تا آب هرمند پنج ملچار قرار داد -
پردل خان قلعه دار پای ثبات و قرار استوار نموده بداد حمله های مرد افکن
خاک وجود نابود برخی از مخالفان را به صورت فنا میداد و بضراب توپ
و تفنگ چندمی دیگر را آتش در خرمن حیات می زد - هفتم ذی حجه چون
از طرف ملچار نصرت خان مخالفان بانداژ شکستن بند خندق و سردادن
آب آن بدریای هرمند کوچک سلامت پیش برده کار نزدیک رسانیدند
جمعی از نوکران پردل خان از دریچه بر ملچار غنیم ریخته بانداک کشش
و کوشش بر آنها غلبه نمودند و بقیه السیف را مغلوب و منکوب بواجی
فرار انداختند - و از ابتدای محاصره تا چهارم محرم که پنججاه و چهار روز
باشد تردد نمایان از طرفین بظهور رسیده ششصد نفر قزلباش و سه صد نفر
افغان از تابینان قلعدار که همگی ششصد نفر بود راهگرای والی عدم
گردیدند - آخر کار قلعدار به دل بستگی حیات مستعار از سر نام و ناموس
مردی در گذشته دیده و دانسته از راه اضطرار امان طلبیده محراب خان
را دید - و او از جمله صدکس همراهان پردل خان جمعی را که در دادن براق
ایستادگی نمودند بقتل رسانید و پردل خان را با بقیه مردم و عیال و اطفال
مقید ساخته نزد والی ایران به قندهار فرستاد *

هفتم ذی حجه سار خان تالش قلعه زمیندار را محاصره نمود - سید
اسد الله و سید باقر پسران سید بایزید بخاری با آنکه سوی برادران و تابینان

خود پانصد تفنگچی سوار و پیاده از سرکار خاصه همراه داشتند باو پیغام دادند که این قلعه از توابع قندهار است بی کشایش آن تسخیر این فایده ندارد اگر قلعه قندهار مفتوح میگردد بی جنگ و تدد این قلعه از شما است باید که تا آنوقت جنگ و جدل درمیان نیامده عدت مردم طرفین بکشتن نرود - سارو خان این معنی را مستحسن دانسته از تدد ملچار و غیره باز ایستاد و حقیقت بوالی ایران نوشته چشم در را - جواب داشت تا آنکه کس والی ایران رقم گرفتن قندهار و بست آورد - این بی همتان پاس حق مردی و مردانگی نداشته دل نهاد شهادت که زندگانی جاوید عبارت از آنست نکشند - و نیم جانی با کوه کوه گرانی و جهان جهان اندوه و نگرانی از میان بکران برده خود را به قندهار رسانیدند - چون بوالی ایران خبر رسید و نیز فرامین مطاعه بنام قلعدار بکار در باب زود رسیدن شاهزاده کوه و قار نهنگ آهنگ و سعد الله خان با لشکر گران سنگ و نیلان بسیار و توپخانه بیشمار عنقریب به قندهار بحس مطالعش در آمد ازین رهگذر که دیاب لشکر تمام زبون و ضایع شده اکثری از لشکریان بکار آمده بودند در خود نیروی مقابله و مجادله نیافته بیست و چهارم صفر کوچ به کوچ متوجه صفهان گردید - و محراب خان را با ده هزار سوار قزلباش در قلعه گزاشته دوست علی اکه را بمحافظت قلعه بست برگماشت - چون این حقیقت بعرض مقدس رسید فرمان عالی شان بنام شاهزاده و سعد الله خان شرف صدور یافت که اکنون که والی قزلباش بعد از تسخیر قندهار و شنیدن خبر و توجه عساکر جهانکشا مصلحت اقامت ندیده متوجه دیار خود گردید بسرعت هرچه تمامتر به قندهار رسیده در تسخیر قلعه مساعی جمیله بکار برند - حقیقت لشکر ظفر اثر آنکه سعد الله خان بعد از رخصت چندی بسبب رسیدن امداد لشکر بتائی کوچ

نموده پس از پیوستن باز ماندها به تعجیل روانه شده پانزدهم صفر
 از گزر آتشی آب نیلاب عبور نموده در کوهات منزل گزید - و نواب قدسی
 القاب بادشاهزادگان عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر که از ملتان
 روانه شده بودند در همین ایام از آب گذشته به لشکر رسیدند و بسبب کثرت
 برف برای پشاور روانه شده بیست و یکم ربیع الثانی داخل کابل گردیدند -
 چون علف قابل چرانیدن در زراعتها نرسیده بود بعدیکه پنج سیر گندم و چار
 سیر کاه نیز روپیه را همین قدر بدست همه کس نمی افتاد بنابر تاکید اشرف
 پانزده روز توقف نموده روانه قندهار گردیدند - و بعد از رسیدن غزنین معروض
 داشتند که غله درین جا روپیه را دو سیر و کاه مطلق نایاب است و ازین جا
 تا قندهار هیچ چیز بهم نمی رسد لاجرم کاه بر سپاه بغایت تنگ شده
 در تورد اند - در جواب حکم معالی صادر شد که این قسم امور را مفظور
 نظر نساخته خواه نخواه متوجه مقصد گردند و فرصت از دست نداده مارا
 هم یکابل رسیده دانند - شاهزاده و سعد الله خان را بر طبق حکم معالی
 مجال توقف نمانده از غله و غیره هرچه بهم رسیده در پانزده روز بدست
 آورده کوچ به کوچ روانه پیش شدند - و هراول و قول و برانغار و جرانغار
 و طرح راست و چپ و چنداول افواج هفتگانه قرار داده وقتی که نزدیک
 بشهر صفا رسیدند ملک حسین پسر ملک مودود ابدالی از نزد محراب
 خان گریخته بوطن خود آمده بود بادشاهزادگان عالی قدر را ملازمت
 نموده بانعام خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد سر افراز گردید - چهاردهم
 شاهزاده با لشکر ظفر اثر نزدیک قندهار رسیده بغاصله نیم کوه از قلعه فرود
 آمدند - و سعد الله خان را در باغ گنج علی خان و راجه جی سنگه را در باغ
 دینر خان مذکور و قلیچ خان را در باغ نظر ساخته علی مردان خان اجازت
 نزول داده برابر دروازه بابا ولی سه ملچار قرار دادند - یکی متصل دامن